هو العلیم

توحید افعالی چگونه با اختیار انسان جمع می‌شود؟

تفاوت مقام فنا با مسئولیت گناه در زندگی عادی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۶

- مجلس چهاردهم

بیانات

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطَّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعين

هَبنِى بِفَضلِكَ وَ تَصَدَّق عَلَىَّ بِعَفوِكَ أى رَبِّ جَلِّلنِى بِستَرِكَ وَ أعفُ عَن تَوبيخِى بِكَرَمِ وَجهِكَ.

به فضل و بزرگواری خودت بر من ببخشای و به عفو خودت بر من تصدّق نما. ای پروردگار من! مرا به پوشش خود پوشش بده و از توبیخ من به کرامت وجه خود درگذر.

آثار و خواص در این عالم همه از منبع و سرچشمهٔ خداوند

در شب‌های گذشته خدمت دوستان عرض شد که دو نکتهٔ مهم در این فقرات هست که یکی از آنها به خدا باز می‌گردد و نکتهٔ دیگر ـ که آن‌هم به دو قضیه و دو مسئله تقسیم می‌شود ـ به ما بازمی‌گردد؛ آنکه به خدا بازمی‌گردد این است که خدا اصل، منبع، سرچشمه و حقیقت همه چیز است و هرچه ما از آثار و خواص در این عالم مشاهده می‌کنیم، از آن منبع و سرچشمه است.

راجع به صحبت‌هایی که در شب‌های گذشته عرض شد بعضی از دوستان سؤال‌هایی داشتند، حالا

یا شفاهی یا توسط نامه مطالبی را به‌عنوان سؤال مطرح می‌کردند که اینکه شما روی آن تأکید دارید که همه چیز از خدا است، پس بدی هم از خدا است! نمی‌شود که انسان نصفش را قبول کند و نصفش را قبول نکند. آن قسمتی که خوب است می‌گوییم که خدایا آن از تو است چون اصل همه چیز تو هستی، ارادهٔ همهٔ خلایق در ارادهٔ تو است، توان و استعداد همهٔ خلایق از استعداد و توان تو است و قدرت در همهٔ موجودات از قدرت تو است.

اگر این‌طور است پس چرا ما مشرک شویم و فقط نصفش را بگوییم که آنچه خوب است آن برای تو است؟! خدا می‌گوید که پس آن نصف دیگرش برای من نیست؟! پس چرا می‌گویی که همه چیز از خودت است؟! اگر قرار است همهٔ قدرت‌ها از او باشد، همهٔ توان‌ها از او باشد، او اصل و ریشه برای همهٔ افعال و کردار باشد بنابراین یک‌راست موحد شویم و بگوییم که خدایا هم خوبی از تو است و هم بدی از تو است، [خودمان را] راحت کنیم و بعد هم خودمان کنار بنشینیم و هر کاری هم دلمان خواست

بکنیم! دیگر همه از او است!

شعری از سعدی پیرامون اصل و ریشه برای همهٔ افعال و کردار

من یادم هست که کلاس دوم ابتدایی بودم ـ هفت سال یا هشت ساله بودم ـ یک روز از مدرسه به منزل برگشتیم زمستان بود، دیدم که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در بیرونی همان منزل احمدیه با دوستان آن موقع ایشان زیر کرسی جمع هستند. مرحوم حاج اسماعیل دولابی و خدا رحمت کند مرحوم مهندس تناوش و بعضی از افرادی که الآن بحمدالله در قید حیات هستند که در آن موقع ارتباطشان با مرحوم آقا بیشتر بود هم بودند. ما هم کنار کرسی آمدیم و نشستیم، صحبت این شعر سعدی بود:

گر گزندت رسد ز خلق مرنج *** که نه راحت رسد ز خلق نه رنج
از خدا دان خلاف دشمن و دوست *** که دل هر دو در تصرف اوست
تیر گر چه از کمان همی گذرد *** از کماندار بیند اهل خرد[1]

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ رو به من کردند و گفتند که آقا سید محسن برای ما این شعر را معنا کن ببینم. من کلاس دوم بودم و شش، هفت

---

[1] . گلستان، سعدی، باب اول.

سال داشتم. گر گزندت رسد ز خلق مرنج این یعنی چه؟! گفتم که یعنی هر گزندی از تو به مردم برسد، ناراحت نباش طوری نمی‌شود! آقا اینها زیر خنده زدند مخصوصاً این حاج اسماعیل گفت که خوب شد دیگر کارمان درست شد، هر کاری می‌کنی بکن بی‌خیال! قشنگ یادم هست که گفت که هر کاری می‌کنید بی‌خیال! گفتم که موحد همین است! آن موقع نمی‌گفتم الآن می‌گویم! موحد همین است هر کاری می‌کند! مرحوم آقا هم همین‌طوری می‌خندیدند و بعد گفتند که نه آقاجان این معنایش نیست.

بعد من تعجب می‌کردم چرا اینها به من می‌خندند؟! من که حرف بدی نزدم! چرا اینها می‌خندند؟! بعد خود مرحوم آقا برایم گفتند که گر گزندت رسد، یعنی گزندی تو را نه گزندی از تو، یعنی تو را ز خلق برسد ناراحت نباش! خلاصه این‌هم یک‌طور است. دیگر فرق می‌کند نظرها مختلف است! ما می‌خواستیم موحد شویم نگذاشتند! ما را به کثرت آوردند والاّ من می‌خواستم

موحد شوم! در همان توحید همه را از خدا بدانیم، حالا دیگر گفتند که نه این‌طوری نیست خلاصه، آدم باید این چیزها را ببیند، به حرف نمی‌شود.

مطلبی از باب اشاره و اجمال در مورد مسئلۀ جبر و اختیار

این بحث در بحث مسئلۀ جبر و اختیار می‌رود که اصلاً مجالش نیست ولی به‌عنوان اشاره خدمتتان عرض می‌کنم؛ مثلاً خواجه حافظ می‌فرمایند:

گناه اگر که نبود اختیار ما حافظ *** تو بر طریق ادب باش و گو گناه من است[1]

خیلی در اینجا بحث هست؛ مسئلۀ حضرت آدم و کیفیت مخالفت ابلیس و مسائل دیگر که در این زمینه هست و بزرگان به‌اندازۀ کافی و وافی در این زمینه مطالبی فرموده‌اند ولی من در اینجا از باب اشاره و اجمال یک مطلبی را خدمتتان عرض می‌کنم، گمان نمی‌کنم شما این مطلب را به این کیفیت در جایی دیده باشید و آن این است که الآن شما نگاه کنید ببینید که این چراغ در این بالای سر ما روشن است، این برق روشن است، پنکه الآن می‌گردد، کولر کار می‌کند، این میکروفن صدا را می‌گیرد و بلندگوها

---

[1] . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۵۳.

پخش می‌کنند و به‌طورکلی الآن شما مصارف مختلفی از این الکتریسیته و برق مشاهده می‌کنید؛ وقتی که نگاه بکنید می‌بینید هیچ‌کدام از این کارهایی که اینها انجام می‌دهند در اختیارشان نیست؛ نور چراغ در اختیارش است، پنکه در اختیارش نیست، پنکه دلش می‌خواهد الآن خودش بایستد، در اختیارش نیست. شما کلید را بزنید می‌ایستد، کلید را نزنید همین‌طور برای خودش می‌گردد و همین‌طور سایر وسایل و ادوات؛ همهٔ اینها اراده و توان و قدرتشان به آن کنتوری که دم منزل است، وابسته هستند. آن کنتور به سیمی که در خیابان است وصل می‌شود و آن در مرکز پستی می‌رود که در این برق در آنجا انشعاب پیدا می‌کند آن پست هم با شبکهٔ سراسری می‌رود یا به نیروگاه‌ها یا به سدها و آن توربین‌هایی که برق را تولید می‌کنند یا به نیروگاه‌هایی که آنها تولید می‌کنند وصل است و تمام این شبکه و اینها به آن اصل بسته می‌شوند.

اگر یک لحظه آن توربین که الآن با فشار آب می‌گردد و برق تولید می‌کند بایستد دیگر این پنکه و

لامپ کار نمی‌کند یا اگر آن نیروگاهی که الآن مشغول حرکت است و توربین‌ها را می‌گرداند و برق تولید می‌کند یک لحظه بایستد همه‌جا تاریکی است؛ دیگر نه حرکتی هست، نه نوری هست، نه باد خنکی وزیده می‌شود، هیچ. دیگر چیزی نیست باید سراغ همین چراغ‌های نفتی قدیم برویم و آنها را نفت و روغن کنیم و بگذاریم. باز هم همان زمان ـ همان وضع‌ها و با همان حال‌وهواها ـ چه صفایی داشت، حال‌وهوای دیگری داشت.

حال‌وهوای مسجد جمکران در زمان مرحوم آقای حداد

خدا همهٔ گذشتگان را رحمت کند. آن سالی که مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به ایران تشریف آورده بودند، یک شب قم مشرف شدند، من هم کوچک بودم سنّم کم بود، در خدمت ایشان بودیم. شب به اتفاق بعضی از دوستان و اینهایی که در آن زمان بودند، برای مسجد جمکران[1] رفتیم. آن موقع مسجد جمکران به این شکل نبود. یک مسجد

---

[1]. روح مجرد، ص ۲۹۱.

قدیمی بود که من خودم رفته بودم خیلی مسجد کوچک و محقّر و شاید برق هم نداشت، مثل اینکه آن موقع در آن زمان‌ها برق نداشت. درش بسته بود یا باز بود نمی‌دانم، یکی از همین شب‌ها بود و در آنجا رفتیم و آن خادمش آمد و یک چراغ از این چراغ‌های پیه‌سوزها، از این چراغ زنبوری، فتیله‌ای و نفتی و اینها آورد و گذاشت و یک ساعتی در آنجا بودیم. خیلی ایشان از حال‌وهوا و نورانیت آنجا تعریف کردند و فرمودند که اینجا خیلی مکان نورانی است. ولی بعد که این بنا را ساختند و تخریب کردند و به این کیفیت دراوردند تبعاً آن وضعیت و آنها تغییر کرد و تبعاً دیگر به آن کیفیت نیست و حال‌وهوایش فرق می‌کند. چطور اینکه وقتی با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ رفته بودیم فرمودند که این، آن مسجد نیست! آن چیز دیگری بود!

خلاصه آن موقع اوضاع دیگری بود، حال‌وهوای دیگری بود و هر چیزی جای [خود داشت]. وقتی پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید که

مسجد را نقاشی نکنید، زر و زیور به آن نکنید، کاشی‌کاری نکنید، سقفش چه باشد، دیوارش یک دیوار یک متری و دو متری بیشتر نباشد، سقفش را با همین چوب‌ها و شاخه بزنید، «**عریشٌ کَعریش موسی**؛[1] مثل همان سایه‌بان حضرت موسی باشد» این بی‌حساب نیست، اینها بی‌حساب نیستند. الآن ما این مساجد را کاشی می‌کنیم و چه‌کار می‌کنیم؛[2] آینه، فلان، دقت و ظرافت گرچه اینها همه هنر است و در هنر بودن و هنرگری این مطلب شکی نیست ولی بالأخره هر چیزی جا دارد وقتی انسان وارد مسجد می‌شود می‌خواهد به چه کسی توجه کند؟! می‌خواهد فکرش را به کجا ببرد؟! می‌خواهد ذهنش را به کاشی‌کاری‌ها و آینه‌کاری بالای سر و کنارش و ریزه‌کاری‌هایی که در اینجا شده است ببرد؟! پس دیگر چه زمانی می‌تواند به خدا فکر کند؟! با یک دست نمی‌شود دوتا هندوانه برداشت. خیلی بتوانیم

---

[1] . الکافی، ج ۳، ص ۲۹۵؛ بحارالأنوار، ج ۶، ص ۶۳۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۳۱.

[2] . جهت اطلاع به احکام مسجد رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۰۵؛ بَابُ جَوازِ هَدمِ المَسجِدِ بِقَصدِ إصلاحِهِ وَ الزِّیادَةِ فِیهِ وَ اسْتِحبابِ کَونِهِ مَکشوفاً وَ کَرَاهَةِ تَعلِیَتِهِ وَ تَظلیلِهِ بِالسَّقفِ لا بالعَرِیشِ وَ کَیفیّةِ بنائِه.

با هر دستی یک هندوانه برداریم آن‌هم اگر بتوانیم! والاّ با دوتا دست باید یکی برداشت. تمام این خرج‌ها باید به جاهای دیگر برود. این‌همه مستمند و بیچاره هستند، این‌همه بی‌خانمان هستند، این‌همه بدون غذا و پوشاک هستند، این‌همه گرفتار هستند، این‌همه افراد و اشخاص بدون مُکنت در سنین مختلف و اقتضائات مختلف و مریض وجود دارند. حالا ما بیاییم این پول‌های سر به فلک کشیده را خرج ریزه‌کاری‌ها، آینه‌کاری‌ها، کاشی‌کاری‌ها، طلاکاری‌ها کنیم؟! چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟!

انحصار مسجد در محل توجه بودن برای انسان به خدا

مسجد جای توجه انسان فقط به خدا است، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند که وقتی انسان وارد مسجد می‌شود نباید فکرش به هیچ چیز جز خدا برود![1] ما بشر هستیم و بشر دارای نفس است و دارای تصور، قوهٔ واهمه، قوهٔ مخیله و قوهٔ

[1] . بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۶۹؛ مکارم الأخلاق، ص ۴۶۶.

متخیله است و تا وقتی که از جزئیت به کلّیت نرفته‌ایم و در دام کثرات و توهمات و تخیلات گرفتار هستیم نمی‌توانیم این سدّ را بشکنیم و از این قیود، حدود، زنجیرها و بندهای دست و پا گیر که ما را در این کثرات و توهمات و تخیلات فرو می‌برند، خود را درآوریم فلهذا می‌بازیم. آن حالی را که باید برای آن اتصال به او در نماز پیدا کنیم، همه‌اش را صرف این می‌کنیم که این کاشی آنجا قرمزی‌اش کم بود، آن سبزی‌اش آنجا زیاد بود آبی را اگر این‌طور می‌کردند بهتر بود. نماز می‌خوانیم همه‌اش در کاشی، طلا، اینه، این مسائل و اینها هستیم!

فرق نماز اولیاء با نماز دیگران

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در مسجد قائم نماز می‌خواندند؛ مسجد قائم نسبت به سایر مساجد کاشی‌کاری‌اش کمتر بود، یک محراب بود که آن‌هم خیلی هم‌چنین ظرافتی در آن نبود. یک کاشی عادی بود. من در طفولیت بارها از ایشان شنیدم که اگر زورم می‌رسید، کلنگ را برمی‌داشتم و این محراب را خراب می‌کردم و بدون این کاشی‌ها و محراب به نماز می‌ایستادم. اینها در نماز چه حالی

را حس می‌کنند که این حال را بقیهٔ آقایان و ائمهٔ جماعت نمی‌گویند؟! چرا فقط ایشان می‌گویند؟! این قضیه چیست؟! آیا چیزی را که دیگران می‌فهمند ایشان نمی‌فهمیده است؟! خب اینکه اشتباه است. این چه قضیه‌ای است که می‌گوید که این چه مسجدی است که برای ما درست کرده‌اند، مسجد نباید کاشی داشته باشد. مسجد باید صاف و ساده باشد و فقط آیات خدا و ذکر خدا باید در آن حک شده باشد. الآن در مساجد می‌رویم [این‌طور نیستند].

چندی پیش بود به طهران رفته بودم ـ نمی‌دانم هفتهٔ قبل یا دو هفتهٔ قبل ـ به یکی از دوستان گفتم که فلانی بیا شب برویم همین مسجد قائم نماز مغرب و عشاء را بخوانیم، دلم خیلی تنگ شده است. رفتیم، دیدیم که یک چراغ زدند که نماز اول، نماز دوم، آیهٔ فلان، غفیله ـ نمی‌دانم تفیله! ـ آن‌طرف چیزهایی را اضافه کرده‌اند! ما از این چیزها نداریم! حالا یا نماز اول است یا نماز دوم، آن کسی که می‌رسد باید اقتدا کند و با امام برود، بعد می‌فهمد که حالا نماز دوم

است یا نماز چهارم یا هر نمازی هست! او باید اقتدا کند، دیگر حالا آن چراغ روشن باشد و ... این تا بلند شود نماز دوم رفت . ...!

دوتا در دل نمی‌گنجد، یک چیز در دل می‌گنجد؛ وقتی شما چشمتان به یک تابلو می‌افتد، تمام شد. آنکه باید این داخل باشد می‌رود و می‌گوید که یا جای من است یا جای این تابلویی که در اینجا هست، یا جای من است یا جای این نوشته‌ای که الآن در اینجا هست، یا جای من است یا جای این عکسی که در اینجا هست. جای ما هردو در یک دل نمی‌گنجد، این دل فقط مجال فضای یک تصویر را دارد، یا تصویر «او» را باید در دلت بیاوری و دیگر چشمت را به همه چیز ببندی یا نه تصویرهای مختلف، عکس‌های مختلف، شعارهای مختلف، تابلوهای مختلف و نوشته‌های مختلف! روی این جهت همهٔ اینها خلاف است و مسجد باید از عکس، از شعار، از تابلو و از نوشته‌های مختلف خالی باشد. ذکر خدا و اسماء الهی اشکال ندارد و باعث نورانیت و تأثیر هم هست اما نه با زرق و برق و اینها چون باز آن خودش یک مانع می‌شود، آن خودش باز یک

[حاجب] می‌شود. وقتی شما یک اسماء الهی را با نقش و نگار در گِل قرار دادید، آن نقش و نگارش در دل می‌آید نه خود آن اسم، اسم می‌گوید که من آنجا می‌مانم و با نقش و نگار نمی‌آیم. در دل تو یا جای من است یا جای آن نقش و نگاری که هست و چون اسم نمی‌آید نقش‌های دیگر می‌آید، نقش‌های دیگر هم که فایده‌ای ندارد. چه فایده دارد؟! شما نقش بیاورید هرچه می‌خواهد باشد. وقتی نقش، نقش است دیگر تفاوتی نمی‌کند.

غلط بودن تشدید در «الله»

می‌گویند که نگاه به «الله» نباید با زرق و برق باشد فقط باید الله زرد باشد، همین بس است، تشدید هم نداشته باشد. فقط یک الله نورانی باشد ـ تشدید نباید گذاشت چون تشدید گذاشتن غلط است؛ خود آن دوتا لام الله دلالت بر ال اله می‌کند ـ آن الله باشد فقط همان. نورش نباید چشم را بزند نورش نباید آن‌قدر ضعیف باشد که آن‌هم باعث شود که انصراف پیدا شود. نورش نباید سبز، قرمز، سفید یا آبی باشد، همهٔ اینها مخلّ هستند و آن حال توجه را می‌گیرند،

آن حالی که فقط باید الله بماند و این نور هم فقط حکایت از آن حقیقتی می‌کند که باید به آن حقیقت اتجاه پیدا بشود تااینکه آن قلب با آن حقیقت یکی بشود و اتحاد پیدا کند.

کیفیت سجادۀ نماز

سجاده باید سفید باشد؛ سجاده‌های با نقش و نگار همۀ اینها صارفه است، همۀ اینها ذهن را به این‌طرف و آن‌طرف می‌کشاند، وقتی سجاده قرمز و گل‌منگلی و قرمز و آبی باشد [شخص مصلی] تا نگاه به سجاده می‌کند، ذهن می‌رود. ولی وقتی انسان نگاه به یک سجادۀ سفید می‌کند چیزی در ذهنش نمی‌آید. وقتی درمقابل خدا می‌ایستی چیزی نباید در ذهن بیاید.

غلط بودن ترجیح مسائل طبیعی و ظاهری بر مسائل الهی

شما وقتی که به دیدن رفیقتان یا یک بزرگ یا یک شخصی می‌روید، وقتی موبایل زنگ می‌زند به او برمی‌خورد و می‌گوید که آقا آمدی اینجا موبایلت زنگ می‌زند؟! فکر موبایل است، حالا بگذریم از اینکه بعضی‌ها درمی‌آورند و می‌گویند که ببخشید

معذرت می‌خواهم. حالا نبخشیم چه‌کار کنیم؟! سرتان را که نمی‌توانیم ببریم! ببخشید! برمی‌دارد با موبایلش حرف می‌زند، آدم هم می‌گوید که وقتی طرف این است پس می‌داند چطوری با او حرف بزند حالا که این‌قدر برای این مطالب احترام قائل هستی، بسیار خوب ما هم به همان اندازهٔ مدرکاتت با تو صحبت می‌کنیم نه بیشتر! شما اگر بخواهید یک جا پیش شخصی بروید، بخواهید پیش دکتر بروید یا دارید برایش توضیح می‌دهید یک‌دفعه موبایلتان در جیبتان صدا می‌زند آیا به دکتر می‌گویید ببخشید و جواب می‌دهید؟! دکتر می‌گوید که بلند شو برو بیرون پیش یکی دیگر برو، چرا؟ چون ما مسائل طبیعی و ظاهری را بر مسائل الهی ترجیح می‌دهیم! ما هنوز اینجا این‌قدر گرفتاریم، برای خدا، برای معنویات، برای آخرت و برای مسائل حیاتی خودمان به اندازهٔ دکتر احترام قائل نیستیم! وقتی که موبایل زنگ می‌زند ذهن جنابعالی هم همراه با موبایل دیگر رفت! برو یک وقت دیگر بگیر و بیا این وقت هم تمام شد رفت! لذا حرف زدن هم دیگر فایده‌ای

ندارد، آدم یک زحمت اضافی در اینجا می‌کشد.

آن‌وقتی صحبت تأثیر دارد که وقتی شما می‌آیید تمام حواس و توجهت فقط در اینجا باشد نه جای دیگر، آن موقع یک نصیبی یک حظّی و یک حال‌وهوایی برای انسان حاصل می‌شود والاّ نه، بخواهید هم خدا را داشته باشید هم خرما را داشته باشید، آن‌وقت خدا می‌رود فقط خرما با هسته‌اش می‌ماند! این راهی است که بزرگان فرموده‌اند و بزرگان برای انسان ترسیم کرده‌اند و همین هم هست، جز این هم نیست.

بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته *** هر کس به قدر همت خود لانه ساخته[1]

عامل سردی در سلوک

هرکسی به‌اندازهٔ همتش، به‌اندازهٔ فهمش، به‌اندازهٔ شعورش، به‌اندازهٔ شوقش، به‌اندازهٔ محبتش، به‌اندازهٔ اشتیاقش، به‌اندازهٔ میلش و به‌اندازهٔ فهمش [سیر می‌کند]، فهم! این فهم [خیلی مهم است]! خدا قسمت کند و این فهم را به انسان بدهد که همهٔ اینها برای قصور در این مسئله است. وقتی که کسی فهم داشته باشد این خیلی مسئله است.

---

[1] . دیوان هلالی جغتایی، غزل ۳۵۶.

امشب یک نامه‌ای را می‌دیدم خیلی برایم جالب بود و چقدر خوشم آمد، یک نامه‌ای را به‌خاطر یک قضیه‌ای نگاه می‌کردم، نامه‌ای که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به بنده در چهل سال پیش همین حدودها خیلی وقت پیش داده بودند. همان موقع انقلاب بود، آن وقتی که ایشان به مشهد رفته بودند و به جایشان یک شخصی در مسجد نماز می‌خواند. بعد در آن نامه به من نوشتند که به همهٔ رفقا ابلاغ کن که به مسجد بروند و هرچه که امام جماعت گفت بپذیرند، شنیده‌ام که بعضی‌ها به مسجد نمی‌آیند و به صرف اینکه من نیستم ـ البته این را من اضافه می‌کنم این در نامه نیست، معنایش این است ـ آنها هم مسجد را رها کردند و اسامی آنها را به من دادند، بگو که این مسئله باعث سردی در سلوک آنها خواهد شد ـ خیلی عبارت عجیبی است ـ این قضیه باعث سردی در سلوک آنها خواهد شد و آنها را متوقف خواهد کرد. خیلی برایم جالب و خیلی عجیب بود. شاید برای اولین بار بعد از آن بود که به یک هم‌چنین چیزی برحسب اتفاق برخورد

کردم. ایشان در اینجا می‌گوید که وقتی من به شما می‌گویم که این کار را بکن دیگر نباید دنبال این باشی که این چیست؟ آن چیست؟ من به تو می‌گویم که بکن، تو که به این مسجد می‌روی خیال می‌کنی [چون من نیستم اثر ندارد]؟!

عین قضیهٔ آن آقایی که اسمش را در روح مجرد آوردند و از یک جایی به منزل آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌آمد و نگاه می‌کرد می‌دید شخصی آنجا هست و یک شیخی آنجا هست و می‌خواهد نماز بخواند، عصبانی و ناراحت می‌شد و داد و بیداد می‌کرد که ای هوار من از آنجا به اینجا آمدم تا پشت سر شما نماز بخوانم، این فلان شده فلان شده! حالا باید پشت سر این نماز بخوانم!

ببینید چقدر حرف غلط و باطلی است. تو که در اینجا آمدی دیگر در اینجا آمدی، به تو چه مربوط است که چه کسی جلو می‌ایستد، عقب می‌ایستد، پیش‌نماز است، پس‌نماز است؟! این حرف‌ها به تو کار ندارد. اگر تو پشت سر این ایستادی در دل خود، در واقع، سِرّ و ضمیر خود به چه عنوان [ایستاده‌ای]؟! تو که جواب سلام این را هم

نمی‌دهی ولی الآن که داری نماز می‌خوانی به‌حساب و امر و دستور ایشان این کار را انجام می‌دهی اما تو این مسئله را رها می‌کنی و فقط ظاهر را می‌چسبی که الآن این شیخ در اینجا می‌خواهد نماز بخواند. ای داد بیداد! تمام زحمت ما باطل شد، این‌همه راه آمدیم حالا باید پشت سر این نماز بخوانیم. این نتیجه‌اش تمرّد است! از کجا معلوم که خود این استاد یک هم‌چنین زمینه و قضیه‌ای را به‌وجود نیاورده باشد؟! این نکته خیلی دقیق و خیلی مهم است.

لازمهٔ سلوک، عمل کردن برخلاف نفس و ارادهٔ انسان

در بسیاری از اوقات خود استاد یک قضیه‌ای را بر خلاف میل و نفس انسان ایجاد می‌کند و آدم را آنجا می‌اندازد! حالا می‌گوید که دربیا، اگر طرف درآمد بُرد. اگر آنجا ماند و گفت که آقا چرا این‌طور چرا آن‌طور؟! شروع به ایراد گرفتن بکند [می‌بازد] و او (استاد) که نمی‌گوید که این کار من است. می‌گوید که دیگر حالا ایشان آمدند و در زدند و ما هم در را باز کردیم بالا آمدند و مهمان را که نمی‌شود در خانه راه نداد. کار خودش را که نمی‌گوید تا

خودش را لو بدهد! [می‌گوید که] آمد و این حرف‌ها. تو باید این وسط چه‌کار کنی؟! تو باید بگویی که من به این حرف‌ها چه‌کار دارم؟! استادم هست به خانهٔ استاد آمدیم، چه خودش جلو بایستد چه شمر و یزید جلو بایستد، به من چه مربوط است؟! من دارم پشت سر این نماز می‌خوانم، نمازی که من می‌خوانم نماز به امر این است و اگر این شخص با طیب خاطر پشت سر او نماز می‌خواند، شاید به جرئت می‌گویم که از ده بیست سال نمازی که پشت سر استادش خوانده، جلوتر می‌رفت. آن سدّی که باید بشکند این نماز می‌شکند نه آن نماز پشت سر استاد! ده سال بیست سال، آن سد را نمی‌شکند. خوب است نماز است دیگر!

سلوک عمل بر خلاف نفس و تمایلات و ارادهٔ خود است

آنکه می‌آید بر خلاف نفس و بر خلاف تمایلات و بر خلاف آن ارادهٔ خود می‌خواهد یک عملی را انجام بدهد آن سلوک است و می‌بُرّد و به آن توهماتی که انبار شده و ذخیره شده و تصوّراتی که در ذهن و در نفس همین‌طور انباشته شده شکاف

می‌دهد. این اینها را مثل پتک می‌شکند و اینها را خُرد می‌کند و وقتی که خُرد کرد یک‌مرتبه آن حقیقت توحید تجلّی می‌کند. آنجا تجلّی می‌کند ولی اگر پشت سر استاد [می‌خواند این‌طور نبود.] مگر استاد تو بالاتر بود یا رسول خدا؟! کدام بالاتر بودند؟! چه کسانی پشت سر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نماز خواندند، ده سال هم نماز خواندند اما چه شدند؟! دخترش را بین در و دیوار زدند و تکه‌تکه کردند و کشتند، همین‌هایی که نماز می‌خواندند، ده سال هم پشت سر پیغمبر نماز خواندند، آب وضوی پیغمبر را از یکدیگر می‌دزدیدند و به سر و صورتشان می‌زدند، چه شد؟! چه نتیجه‌ای بردند؟! اینجا است که باید بگوییم که خدا باید فهم بدهد.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این‌طور نبودند. وقتی که مرحوم آقا پیش استاد می‌رفت، به هیچ چیزی کاری نداشت و می‌گفت که ما به اینجا آمدیم، هر کسی می‌خواهد اینجا باشد باشد، تنها باشد یا [نباشد]. شب تا صبح می‌نشستند اینها اصلاً خواب نداشتند، باهم حرف می‌زدند. ما هروقت از

خواب بلند می‌شدیم می‌دیدیم دارند باهم حرف می‌زنند. بعد هم مخفیانه یک‌چیزهایی هم گوش می‌دادیم پتو را کنار می‌زدیم و یک چیزهای مگو را تبدیل به بگو می‌کردیم! البته یک دفعه اواخر عمر مرحوم آقا یک چیزی بود از دهانمان پرید. گفتند که تو این را از کجا می‌دانی؟! گفتم که آقاجان این برای آن شب‌هایی است که باهم تا صبح با آقای حداد حرف می‌زدید! گفتند که پس تو هم شنیدی؟! گفتم که بله بنده شنیدم! گفتند که دیگر چه شنیدی؟! گفتم که نه، خیلی نشنیدم! گفتند که حالا کاری ندارم چه شنیدی ولی صدایت درنیاید! خب این [اتفاقات] دست خودشان است، با ما بازی می‌کنند!

[شخص] وقتی می‌آید می‌بیند در منزل [استاد] افرادی هستند و جمعیتی هست، باز برایش فرقی نمی‌کند، چه تنها باشد چه نباشد. او دیگر در اینجا آمده و همهٔ جل و پلاسش را در اینجا ریخته، باراندازش را در اینجا قرار داده، همهٔ امورش را فقط در همین‌جا متمحّض کرده، چیز دیگری را در ذهن نیاورده و جای دیگری را قرین برای اینجا قرار نداده است، لذا می‌آید و نتیجه‌اش را هم می‌گیرد و می‌برد.

صحبت این بود که این برقی که در اینجا هست، همهٔ این اصل و ریشه و منبع این برق همان نیروگاهی است که آن نیروگاه این برق را تولید می‌کند. حالا این برق، چه کاری را که در بیرون انجام می‌دهد به حال انسان مفید باشد مثل اینکه چراغ روشن است و پنکه می‌چرخد یااینکه به حال انسان مضر باشد، در هردوی اینها این برق تقصیر ندارد و این وسیله تقصیر ندارد. آن کسی که از آن برق این استفاده را می‌کند، آن برای کیفیت این استفاده مقصّر است و خود این دستگاه تأثیر ندارد، خود این دستگاه نه حُسن را متوجه می‌شود و نه قبح را متوجه می‌شود، تمام اینها به آنجا برمی‌گردد. چرا؟ چون دستگاه از خود شعور ندارد. این را داشته باشید، این مسئلهٔ بزنگاه اینجاست.

کیفیت پیدایش تمام خلائق از ذات باری تعالی

ولی در مورد خلائق و کیفیت پیدایش تمام خلائق از ذات باری تعالی مسئله فرق می‌کند؛ یعنی در اینجا دو جهت لحاظ می‌شود که جهت اول این است که همه چیز از خداست، یعنی ـ نه خیر، نه شر

ـ آنچه که در این عالم وجود و تحقق پیدا می‌کند، آن عبارت از آن ذات باری است بدون مشارکت و دخالت امر دیگر و بدون ترکیب و امتزاج امر دیگر، همهٔ اینها از آن حقیقت وجود بحت و بسیط و واقعیت بالصرافه نشئت می‌گیرند و در این شکی نیست.

یعنی همهٔ این اشیایی که در خارج هست و تحقق خارجی دارد ظهور و تجلّی او است و فرقش با آن برقی که در اینجا هست این است که این برق به یک حرکت متناوب از این مقصد به مبدأ در حال اتصال هست و وقتی که تبدیل به انرژی شد یا تبدیل به نور یا حرکت شد، یا نور، یا گرما یا هر چیز دیگری که به انرژی تبدیل شد، آن انرژی از آن مبدأ جدا می‌شود. این حرکتی که الآن در اینجا هست دیگر ارتباطی با نیروگاه ندارد، تا وقتی که این حرکت ایجاد نشده این برقی که در اینجا هست مربوط به نیروگاه است. وقتی که تبدیل به انرژی شد دیگر ربطی به نیروگاه ندارد. این انرژی و این نور و این حرکت در خارج آمد و دیگر ربطی به او ندارد. این تا اینجا می‌آید و پُست را تحویل به این انرژی

می‌دهد و بعد تمام می‌شود دوباره تناوب بعدی، همین‌طور تااینکه این اتصال بین مبدأ و مقصد برقرار است، این انرژی و ظهور انرژی و تجلّی انرژی هم برقرار است و وقتی که آن انرژی ظهور پیدا کرد دیگر ارتباطش با مبدأ قطع است. در مورد خلقت و تجلّی پروردگار مسئله غیر از این است و اینجا این‌طور نیست که وقتی که از این مبدأ از آن حقیقت بسیط و وجود حضرت حق یک ظهوری به‌وجود آمد، دیگر ارتباطش حالا که وجود خارجی پیدا کرد با مبدأ قطع شود و این یکی بشود و آن یکی دیگر بشود، این می‌شود تولید.

معنای ﴿لَم یَلِد﴾ در سورهٔ توحید

﴿لَمۡ یَلِدۡ﴾[1] در آیهٔ قرآن در سورهٔ توحید یعنی این؛ یعنی این‌طور نیست که این مثل انرژی باشد که دیگر به مبدأ کار نداشته باشد، وقتی خدا یک خلقی کرد این‌طور نیست که این مثل یک پنکه‌ای باشد که برقی از آنجا آمده باشد و حالا تبدیل به این حرکت شد و تمام و دیگر کاری به او ندارد.

---

[1] . سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۳.

نه، در اینجا این مسئله به این کیفیت است که ظهوری که در اینجا شده اتصال و استمرارش هم دائرمدار استمرار و بقاء آن مبدأ است و اگر یک آن این استمرار قطع بشود، این ظهور خارجی هم تبدیل به عدم خواهد شد.

تجلّی پروردگار نسبت به خلائق

بنابراین مسئله در اینجا مثل شخصی است که درمقابل آینه ایستاده است، تا وقتی شما درمقابل آینه ایستادید عکس شما در آینه هست و این عکس یک ظهوری از شما به آینه است، وقتی شما کنار رفتید دیگر اصلاً عکسی نیست و چیزی نیست و وجود ندارد. پس این عکس تا وقتی هست که شما باشید. این صورت در آینه تا وقتی هست که آن صورت در جلوی آینه ایستاده باشد و وقتی که او کنار رفت آن تصویر هم کنار خواهد رفت.

تجلّی پروردگار نسبت به خلائق به همین کیفیت است، این تجلّی تا وقتی هست که پروردگار باشد و ارادهٔ پروردگار باشد، اگر ارادهٔ پروردگار نبود دیگر آن‌هم در خارج نیست؛ نه‌اینکه اگر خدا اراده بکند این شیء را خلق می‌کند؛ بعد خودش نشسته خلائق

دیگر باهم مشغول هستند و می‌خورند و می‌خوابند و کار و کسب و زندگی و اینها می‌کنند و کاری هم به کار خدا ندارند، نه‌خیر! این متجلّی هم در حدوث و هم در بقاء قائم به تجلّی است و ظاهر، قائم به ظهور است و مربوط، قائم به حقیقت ربطیه و وجود ربطی است. آن حالت و آن اتصال ربطی، خود آن تا مادامی است که ذات [و] اراده و مشیت پروردگار بر این مسئله باقی باشد. وقتی که باقی نبود دیگر چیزی در خارج نیست که به او متجلّی بگوییم یااینکه به او مخلوق بگوییم.

بنابراین در اینجا هم حدوث و هم بقاء که عبارت از حدوث متلاصق و مستمر است هیچ آنی از آنات در آن متخلل و فاصله بین این دونقطه نمی‌تواند ایجاد بکند. این سلسلهٔ مستمرّهٔ ثابته همان حقیقت تجلّی است که آن از ذات پروردگار است. بنابراین وقتی شما نگاه بکنید می‌بینید که آن ذات پروردگار به همان شعور، قدرت، فهم، بصیرت و علم، در هرجا که تجلّی کرده باشد آن شعور، فهم، علم، بصیرت، ادراک، قدرت و توان هم در آنجا هست.

دیگر این‌طور نیست که از جای دیگر بخواهد کسب کند چون وجود حق تجلّی کرده است. وقتی تجلّی تجلّی وجود است در این وجود همه چیز خوابیده است؛ هم علم، هم قدرت، هم توان و استعداد خوابیده است و در همهٔ اینها فعلیّت و حرکت خوابیده است. همهٔ اینها در این تجلّی باقی هست. البته برحَسَب خود آن کیفیت تجلّی متجلّیٰ هم فرق می‌کند از نظر قوه و ضعف، شدت و نقصان و آن میزان برای این حیازت علم و قدرت و اینها، برحسب آن مراتب مختلف است.

علت انتساب همهٔ افعال به خداوند

روی این جهت وقتی که ما می‌گوییم که همهٔ افعال منتسب به او است از این جهت که بدون این ارتباط این افعال امکان ندارد درست است؛ یعنی همان‌طوری‌که خود وجود ما بدون ارادهٔ حق ـ آن وجود ـ اصلاً معنا و تحقق ندارد، افعال ما که اینها وجود ثانی ما هستند آنها هم بدون این اراده و بدون آن، امکان ندارند. آن امکان تحقق برای همان دخل و تصرفاتی که مبتنی بر همان وجود است، ممتنع است. این مسئله در اینجا هست که وقتی انسان این

عمل و این فعل را انجام می‌دهد وقتی که به خودش نگاه می‌کند، چون این تجلّیِ همان وجود است وقتی تجلّیِ آن وجود باشد، نمی‌تواند خود را مسلوبُ الاختیار نسبت به مسائل و اینها ببیند.

[من‌بامثال] آنکه مسلوب الاختیار است چراغ است؛ چراغ اختیاری از خودش ندارد پنکه اختیاری از خود ندارد کولر اختیاری از خود ندارد ضبط و میکروفن و اینها از خود اختیاری ندارند و اختیارشان در دست ما هست. اینها فقط یک جنبهٔ ربطی با آن منبع خودشان دارند و وقتی که ما آن جنبهٔ ربطی را برقرار کردیم، اینها مشغول فعالیت می‌شوند. وقتی آن جنبهٔ ربطی را قطع کردیم، اینها هم از فعالیت دست می‌کشند و می‌ایستند. ولی آن نکته و فرقی که بین ما و اینها است و اینها ندارند ولی ما داریم این است که ما این حالت را در خود داریم؛ یعنی حالتی که من دارم انجام می‌دهم، چرا؟ چون من تجلّی وجود هستم، در وجود هم علم و قدرت هست و هم در آن این استعداد هست، هم در آن فعلیّت هست و هم در آن همه چیز هست. پس هیچ‌وقت نمی‌شود

که انسان خودش و حقیقت خودش را در این مرتبه از وجود [ببیند].

البته ما یک مراتب دیگری هم داریم که فعلاً مورد بحث ما نیست. الآن ما هستیم و چون خود وجود دارای مراتب، شئون، حالات و خصوصیات مختلف است، در این شأنی که ما الآن هستیم که با اختیار خود بلند می‌شویم و با اختیار خود می‌نشینیم، با اختیار خود غذا می‌خوریم و با اختیار خود دست از غذا می‌کشیم، با اختیار خود می‌خوابیم و با اختیار خود از خواب برمی‌خیزیم و امثال‌ذلک، در این شأن و موقعیتی که الآن هستیم این احساس اختیاری که داریم، همین مسئله‌ای است که اقتضا می‌کند فعل را به خودمان هم نسبت بدهیم. بله، یک شأن دیگر و در یک موقعیت دیگری هست که ما در آن موقعیت از خود اختیار نداریم. می‌شویم لامپ، می‌شویم پنکه، می‌شویم کولر و این دستگاه؛ این دستگاه [اختیار ندارد.] آن زمان تکلیف نیست، در آن زمان دیگر نمی‌گوییم که من این کار را کردم، در آن زمان اصلاً خوبی و بدی هردو ازبین می‌رود. الآن که من صحبت می‌کنم، صحبت را خوب می‌بینم. اگر خوب

نمی‌دیدم از آن بالا پایین نمی‌آمدم. می‌بینم که رفقا به اینجا می‌آیند و هستند، بگوییم بخندیم. بالأخره شب‌های ماه رمضان است و به آخرش رسیدیم و ماه رمضان هم تمام شد و ما جز امید به رحمت، بخشش، لطف خدا ـ همین فقراتی که حضرت می‌فرمایند ـ هیچ چیز و مطلبی را احساس نمی‌کنیم.

تعریف مقام فناء

انسان در یک موقعیتی ممکن است به یک مرتبه‌ای برسد که از مرتبهٔ خوبی و بدی از افعال بگذرد و فقط فعل را فعل خدا ببیند و خود را هم آلتی از آلات و واسطه‌ای از واسطه‌ها ببیند، در آنجا اصلاً بدی وجود ندارد که انسان بخواهد بگوید که من این عمل بد را انجام دادم یا دیگری انجام داده است، در آنجا اصلاً خوبی معنا ندارد که بگویم که این عمل خوب را خدا انجام داده یا توفیق داده من انجام دادم، انسان در کل عالم یک عمل و یک حرکت می‌بیند، یک ذات می‌بیند، یک صفت می‌بیند و یک اراده می‌بیند؛ کل عالم یک اراده می‌شود که آن اراده طبق خواست و طبق مشیت الهی در حال

حرکت است. تمام صحبتِ ما و فرمایشات امام سجاد علیه السّلام و مطالبی که ائمهٔ هدیٰ و اولیاء الهی و بزرگان اهل معرفت برای ما به صورت دعا و یا غیر دعا بیان کردند همهٔ اینها مربوط به قسم اول است نه مربوط به قسم دوم؛ در قسم دوم درک و فهم فقط به یک نقطه است و در آنجا اصلاً کثرتی را مشاهده نمی‌کند که بخواهد نسبت به آن قضاوت کند. در آنجا اصلاً عابد و معبودی را نمی‌بیند که بخواهد خودش را عابد و پروردگار را معبود ببیند. در آنجا اصلاً دیگر محبّ و حبیبی را مشاهده نمی‌کند که یکی را محبّ و دیگری را محبوب و حبیب ببیند. در آنجا اصلاً دیگر ذاکر و مذکوری را تصور نمی‌کند. در آنجا فقط یک ادراک است و آن ادراک، ادراک به ذات واحد و ادراک به صفت واحد و ادراک به اسم واحد و ادراک به اراده و مشیّت واحد است. در آنجا فقط یک اراده می‌بیند نه‌اینکه این از خودش بخواهد کاری انجام بدهد و آن از خودش بخواهد مسئله‌ای انجام بدهد و آن از خودش بخواهد تکلیفی انجام بدهد، تمام این مطالب مربوط به قسم اول است؛ در قسم اول ـ یعنی

همین حالی که ما الآن در آن هستیم این حالی که باعث شد شما از منزلتان به اینجا بیاییعد و بعد هم که اگر صحبت تمام شد دوباره به منزل خود مراجعت کنید ـ و در آن حال اول شخص دیگری شما را به اینجا می‌آورد نه خودتان، و دیگری شما را از اینجا می‌برد نه ارادهٔ خودتان، دیگری غذا را به شما می‌خوراند نه اختیار خودتان و دیگری دست از غذا برمی‌دارد نه خود شما! در آنجا خود شما و دیگری هردو در یک وحدت قرار دارید و یک اراده در آنجا حاکم است، نه دو اراده که می‌خواهد این اراده به آن ارادهٔ دیگری برسد. روی این جهت دعاهایی که ائمه علیهم‌السّلام می‌فرمایند، مطالبی که از بزرگان به‌دست ما رسیده، حالات ابتهالی که هست، گریه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مسجد کوفه، مناجات آن حضرت، دعای امام حسین علیه‌السّلام در روز عرفه، دعاهای ابی‌حمزه ثمالی و دعاهای امام سجاد علیه‌السّلام که این‌همه ادعیه از ایشان رسیده است و همین‌طور سایر ادعیه‌هایی که ما در این مکتب تشیّع و آثاری که از معصومین علیهم‌السّلام

به‌دست ما رسیده است، تمام اینها به آن حالت اوّلی مربوط می‌شود که در آن حالت ما خود احساس می‌کنیم، احساس خوبی می‌کنیم احساس بدی می‌کنیم، احساس اختیار می‌کنیم، این دعا باید در این حال خوانده شود و در آن حال دوم دیگر اصلاً دعا معنا ندارد. می‌خواهد چه را بخواند؟! وقتی که شخصی در ذات خود یک اراده می‌بیند، دیگر دعای ابوحمزه به چه دردش می‌خورد؟! دعای ابی‌حمزه‌ای نیست! دیگر دعای امام حسین علیه‌السّلام در روز عرفه را می‌خواهد چه‌کار کند! این هرچه هست را «او» می‌بیند، بدی نمی‌بیند خوبی نمی‌بیند تااینکه بخواهد مطلب را این‌طرف و آن‌طرف کند، یک اراده می‌بیند و یک ذات می‌بیند و اینها افرادی هستند از اولیائی که در مقام «فناء» هستند. این فنائی که به گوش رفقا و دوستان رسیده این مقصود است.

کیفیت «حال» سالک در طول سیر

البته برای سالک در طول سیر گاهی یک هم‌چنین مسئله‌ای به‌نحو «حال» نه ملکه و منزل و مقام، بلکه به‌نحو حال رخ خواهد داد. یک مسائلی و یک

چیزهایی که خدا بگوید که از این چیزها هم هست و خلاصه ما از این قضایا هم داریم، در پرونده‌مان در فایل و این چیزهایمان از این تیک‌ها هم می‌شود پیدا شود، فقط این‌طور نیست که همهٔ حالات به یک کیفیت باشد، البته این حالات حالاتی است که دوام ندارد و ممکن است موقت باشد، اصلاً ممکن است در آن حال برای انسان حالت غشوه و بیهوشی پیش بیاید، ممکن است در آن حال انسان حالت عدم توجه داشته باشد. شخصی پیش انسان باشد و بگوید که این کجا است، چیزی متوجه نیست، توجهی ندارد، چرا به مسائل توجهی ندارد؟! یک هم‌چنین خصوصیاتی برای انسان می‌آید که برمی‌گردد.

تبدیل نفس انسان به نفس الهی در مقام بقاء بعد از فناء

این قضیه بعد از حصول مقام فناء و بقاء در فناء در بازگشتش به بقاء در کثرت تغییر خواهد کرد؛ یعنی وقتی که انسان برمی‌گردد بقاء پیدا می‌کند مثل ائمهٔ معصومین علیهم‌السّلام که آنها به‌جای خود و همین‌طور عرفا و اولیاء الهی وقتی بقاء پیدا می‌کنند، آن حال اول قبل از فناء را به‌اضافهٔ یک جنبهٔ معرفت

با خود دارند منتها قبل از فناء آن جنبهٔ معرفت نبود و آن احاطهٔ بر مسائل نبود و آن احاطهٔ بر تمام حقایق عالم هستی نبود. آن فقط مقداری از شعور و ادراک و بصیرت برای سالک حاصل می‌شود ولی در مقام بقاء بعد از فناء خود او از آنجایی که نفسش متحوّل و فانی می‌شود و ازبین می‌رود به‌طورکلی نفس او به یک نفس الهی متبّدل می‌شود که آن نفس الهی یک نفسی است که آن حقیقت وجود دیگر به آن تجلّی تام بدون آن اختیار برای تغییر و تبدیل ـ که قبل از فناء برای او بود ـ برای او حاصل خواهد شد.

علت گناه نکردن ولی الهی بعد از بقاء

لذا ولیّ الهی که بقاء پیدا کند اینکه گناه نمی‌کند به‌خاطر همین است؛ یعنی دیگر بعد از آن اصلاً نمی‌تواند میل به گناه در نفسش پیدا شود که حالا بخواهد خودش را منصرف کند. نمی‌تواند، نه‌اینکه نفهمد گناه چیست و نه‌اینکه نفهمد خلاف و تمرّد چیست، اصلاً در وجودش حال [تمایل به گناه نیست.] ما الآن در وجودمان حال تمایل به گناه هست منتها حالا انجام نمی‌دهیم، به‌خاطر خیلی چیزها انجام نمی‌دهیم؛ یکی به‌خاطر کتک روز

قیامت انجام نمی‌دهیم، یکی هم به‌خاطر اینکه ممکن است رفیقمان اینجا هست آبروریزی شود، الآن در این مجلس همه نشستیم و همدیگر را نگاه می‌کنیم و خیلی مثل بچهٔ خوب که نه چیزی نه مسئله‌ای صحبت می‌کنیم، آیا اگر در این مجلس فقط خود ما تنها بودیم همین‌طور بودیم؟!

سرزدن گناه از انسان به دلیل لذت انجام گناه

در این عبارت‌های امام سجاد علیه‌السّلام که بعید است امسال بتوانیم برسیم که حضرت در اینجا می‌فرماید:

وَ اعفُ عَن تَوبیخی بِکَرَمِ وَجهِكَ فَلَوِ اطَّلَعَ الیَومَ عَلَی ذَنبی غَیرُكَ ما فَعَلتُهُ.
اگر غیر از تو کسی دیگر بر اعمال من ناظر بود هیچ‌گاه گناه نمی‌کردم.

این از آن عبارت‌هایی است که یک ماه رمضان هم راجع به آن صحبت کنیم کم صحبت کردیم، دیگر حالا اگر خدا إن‌شاءالله توفیق بدهد و زنده باشیم برای شما دردسر ایجاد کنیم دیگر این فقره و فقره‌های دیگر برای سال بعد و برای ماه رمضان دیگر می‌ماند!

خیلی عجیب است، خب ما به‌خاطر هزارتا مسئله است که گناه نمی‌کنیم اما دلمان می‌خواهد،

خوشمان می‌آید! چه کسی از این گناه بدش می‌آید؟! اگر بدش می‌آمد کسی گناه نمی‌کرد، اگر دروغی که منفعتی برای انسان بیاورد لذت نداشت کسی دروغ نمی‌گفت، اگر تهمت و غیبتی برای نفس موجب لذت و منفعت نبود کسی که تهمت و غیبت نمی‌کرد، اگر عمل خلافی که این برای انسان لذت نداشته باشد مگر انسان مریض است عمل خلاف کند؟! آن کسی که هزارتا تهمت برای رفیقش می‌زند و این و آن پرونده درست می‌کند برای یک روز که شکستش بدهد و آبرویش را ببرد و رأی نیاورد ـ همین بازی‌هایی که در این دنیا هست و همیشه هم ظاهراً هست و هیچ‌وقت ترک نخواهد شد! ـ این مسائل تا برای انسان لذت نداشته باشد، انسان انجام نمی‌دهد. پس لذت گناه در ما هست ولی به‌خاطر یک عللی انجام نمی‌دهیم، اینکه الآن انجام نمی‌دهیم به‌خاطر این است که اگر انجام بدهیم فردا طرف مچ ما را می‌گیرد، می‌گوییم که خیلی‌خب تو نگو من هم نمی‌گویم! می‌گویند که بعضی از اینهایی که نمی‌دانم حالا کجا می‌خواستند بروند باهم [مناظره] کنند گفت که فلانی من از تو فلان چیز را دارم او هم گفت

که من از تو فلان چیز را دارم، گفت که خیلی‌خب پس در این قضیه نه تو بگو نه من بگویم! خلاصه باهم توافق می‌کردند که از همدیگر نگوییم!

این سنت رسول الله است؟! بله، سنت رسول الله را انجام می‌دهیم! بگذریم! بهتر است که چیزی نگوییم. سنت رسول الله در زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هم این‌طوری بود؟! در زمان امام صادق علیه‌السّلام هم این‌طوری بود؟! امام صادق این‌طور به اصحابش یاد داد؟! این‌طور یاد داد؟! این اسلام را یاد داد؟! امام رضا علیه‌السّلام این را یاد داد؟! نعوذ بالله.

لذت گناه در ما هست، شوخی هم ندارد منتها خیلی‌خب حالا انسان انجام نمی‌دهد و ترک می‌کند. وقتی که آن حالت معنویت پیدا شود حالت اتصال که شب‌های قبل عرض شد پیدا شود آدم می‌بیند ولو اینکه کسی نیست اما به طرفش نمی‌رود. چرا؟ چون می‌بیند که یک چیزی را ازدست می‌دهد، برای اینکه ازدست ندهد چه‌کار می‌کند؟! به‌سمتش نمی‌رود ولو اینکه کسی نیست.

علت دوری از گناه حضرت یوسف

حضرت یوسف دید اگر بخواهد این عمل خلاف را انجام بدهد همه چیز را ازدست داده است. ﴿لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾[1] این است؛ خدا می‌گوید که آن کدورت و دوری گناه را ما به حضرت یوسف نشان دادیم و گفتیم که اگر می‌خواهی به ما نزدیک بشوی نباید این کار را انجام بدهی، اگر بخواهی دور بشوی بسم الله، می‌خواهی دور بشوی انجام بده مسئله‌ای نیست هیچ کسی هم نمی‌بیند. این خانم هم همهٔ درها را چهل قفله کرده اگر هزارتا سرباز هم بیایند نمی‌توانند این درها را باز کنند، خاطرت از این مسئله جمع باشد که هیچ کسی خبر پیدا نمی‌کند! اما ما که هستیم، نه‌اینکه ما هستیم بلکه خود نفس عمل که هست، حالا ما هم نباشیم ملائکه هم نباشند؛ ملائکهٔ چپ و راست هم نباشند و ننویسند، خود عمل در اینجا هست یا نیست؟! اصلاً کاری به ملائکه نداریم اصلاً ملائکه هم نبینند

---

[1] . سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴.

ترجمه: «یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می‌نمود.» (محقق)

چشمشان را ببندند اما خود عمل را چه‌کار می‌کنیم؟! بله، اگر می‌توانید تصرف کنید آن کدورتی که در باطن این عمل است بیرون بکشید، بروید انجام بدهید هیچ اشکال ندارد!

لزوم انجام ندادن عمل مکدّر توسط انسان

اگر عمل تو کدورت نمی‌آورد، انجام بده مسئله‌ای نیست شرعاً هم اشکال ندارد، شرعاً عملی حرام است که مکدّر است، عملی مکروه است که مکدّر باشد به حسب مراتب. اگر عملی مکدّر نباشد و موجب ابتعاد بنده از خدا نباشد شرعاً امکان ندارد حرام باشد، امکان ندارد مکروه باشد و این خودش اصلاً یک فصلی است که یکی از قاعده‌های مهم؛ قاعدهٔ اصولی و استنباط اصلاً این مسئله است که انسان وقتی نگاه کند حتی ببیند در متون و در منابع و در مدارک راجع به فلان عمل چیزی نیست ولی وقتی انجام می‌دهد، احساس کدورت می‌کند نباید انجام بدهد

نباید بگوییم که آقا اینکه اشکال ندارد و به حسب ظاهر قاعدهٔ حل و برائت و امثال‌ذلک در اینجا

می‌آیند و حکم به ظاهر هم باید کرد. آقا این الآن در نفسش کدورت احساس می‌کند قبض احساس می‌کند حالتی که پیدا می‌کند دیگر حالت نورانی‌اش ازبین رفته، تو چطور می‌گویی که برو انجام بده و باز هم انجام بده و باز هم انجام بده به صرف اینکه نیست، نه این نیست. وقتی که انسان احساس می‌کند که این مسئله مسئله‌ای است که برای او [مکدّر است نباید انجام بدهد]. هر شخصی هم می‌تواند مطلب را احساس کند معمای مشکلی نیست. لذا اینجا باید انسان این مطلب را درنظر بگیرد.

بنابراین اینکه امام علیه‌السّلام در این ادعیه و امثال‌ذلک می‌فرمایند که خدایا همهٔ گناه از من است، اگر تو عنایت نکنی من چه می‌کنم، اگر تو لطفت شامل نشود... این به‌خاطر این است که خود انسان این ظرفی که خدا قرار داده این خصوصیتی که قرار داده در یک موقعیتی است که در آن موقعیت اگر قرار باشد که آن نور نباشد جایگزین آن ظلمت خواهد شد، آن ابتعاد خواهد شد یعنی همان حال و همان مرتبهٔ وجودی که در آن مرتبهٔ وجودی انسان این کدورت را می‌فهمد. در آن مرتبه‌ای که انسان

کدورت را نفهمد همان‌جایی است که رتبهٔ دوم است، یعنی در آن قسم دوم که عرض شد خدمت رفقا که در آنجا انسان نه خوبی می‌فهمد، نه بدی می‌فهمد و فقط در آنجا یک اراده می‌فهمد این بحث‌ها هم دیگر تبعاً در آنجا نخواهد آمد.

این یک توضیح اجمالی بود برای اینکه چرا ائمه علیهم‌السّلام در همین ادعیهٔ خودشان در انتساب این امور، اینها امور خیر جنبهٔ خیر را به خدا منتسب می‌کنند درحالی‌که همهٔ وجود و همهٔ شراشر وجود و آثار وجود از ذات باری نشئت گرفته است و غیر از او مسئلهٔ دیگری نیست و در اینجا دیگر مطلب خیلی زیاد است یعنی خیلی جای بحث و گسترش دارد که اگر بخواهیم راجع به این قضیه صحبت کنیم باید یک ماه مبارکی را فقط به این مسئله اختصاص بدهیم تااینکه از حول‌وحوش و جوانب و اینها تا حدودی توضیح داده شود.

تأثیر حیاتی فهم در بقاء و استمرار راه سالک

علیٰ‌کلّ‌حال إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند متعال فهم ما را نسبت به مسائل باز کند که همهٔ راه

به فهم برمی‌گردد. بیخود نیست که هروقت خدمت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌رسیدم ایشان راجع به این قضیه از من سؤال می‌کردند و می‌فرمودند که رفقا و دوستان راجع به مسائل سلوک تا چقدر فهمشان جلو رفته است؟! حتی یک دفعه به بنده فرمودند که من به حال آنها کاری ندارم، فهمشان چقدر است؟! فهم خیلی مسئلهٔ مهمی است و این برایمان به رأی‌العین مشهود و مکشوف افتاد که این مسئله چه تأثیر حیاتی در بقاء و استمرار راه سالک پس از ازدست دادن استاد برای او خواهد داشت. چقدر واقعاً این قضیهٔ داشتن فهم و بصیرت قضیهٔ مهمی است، این خیلی مسئلهٔ مهمی است!

إن‌شاءالله خداوند فهم ما را نسبت به مطالب زیاد کند و توفیق بدهد که همراه با آن ازدیاد، متابعت از آن مبانی و حقایق نورانی راه اولیاء خودش را پیدا کنیم و به همان مطالبی که آن بزرگان به آن مطالب متعبد و مقیّد شدند و همان مسائل را گرفتند و رفتند و به نتیجه رسیدند، خداوند ما را هم موفق کند که به همان مسائل و راه و همان مسیری که آنها رفتند ما هم به همان مسیر ملتزم باشیم و از انحراف به یمین

و یسار خداوند همهٔ ما را محفوظ و مصون بدارد إن‌شاءالله.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد